

# کارخانه بچه سازی

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

عزیز نسین

شامل ۱۸ داستان متنوع

ترجمه

رضا همراه



[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

این کتاب در سال ۱۳۵۸ شمسی در چاپخانه پیروز به تعداد  
پنجاه و یک نسخه چاپ گردید

۱ - فضولی موقوف [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

۲ - قبرستان خانوادگی

۳ - خانه اجاره ای

۴ - خوش حالات باشه

۵ - استاندار سلامت باشه

۶ - رادیو صبری گوژپشت

۷ - کارخانه بچه سازی

۸ - هیچ غلطی نمی تونی بکنی

۹ - دختره را ارزان فروختم

۱۰ - بگذارید یکنفر سالم باشه

۱۱ - یک حزب جدید درست شده

۱۲ - اسمش کافیه

۱۳ - رعایت احترام همسایگان لازمه

۱۴ - آدم خوشبخت

۱۵ - بما چه مربوطه

۱۶ - تو حق داری ... منم حق دارم

۱۷ - بازی عشق

۱۸ - مستی که آینه میخانه را شکست

میخواستم به بایرام اوغلی بروم . . . بایرام  
اوغلی در سر راه ( ایزمیت ) قرارداد و فاصله اش تا  
شهر در حدود شصت کیلومتر است .  
بلیط اتوبوسی را که به ( ایزمیت ) میرفت خریدم  
و سوار شدم . . . قرار بود اتوبوس ده دقیقه دیگر  
حرکت کند . اما یک ربع و بیست دقیقه گذشت و از  
حرکت اتوبوس خبری نشد .  
صندلی های شماره ۱۵ و شماره ۲۱ خالی بودند  
مسافریین شروع به غر و غر کردند .

یکی از مسافریں گفت :

— دو تا از مسافرها نیامدن باید یه خورده صبر

کنیم . .

بعد هم سرشرا از پنجره اتوبوس بیرون برد و

داد کشید :

— شماره پونزده . . . شماره یه بیست و یک .

چون خیلی برای پیدا کردن مسافرهایی غایب

فعالیت میکرد بنظرم رسید یا راننده اس یا شاگرد

شوفره ، و یا بلیط فروشه !

پشت سرهم داد می کشید : "آها . ا . ای . ا . ا . .

ی . . شماره بیست و یک . . ."

در این اثنا مرد چاق و تنومندی که یک سید توی

یک دستش و یک توپره توی دست دیگرش بود نفس زنان

و دوان . . دوان بطرف اتوبوس آمد ، با عجله سوار

شد و یگراست رفت روی صندلی بیست و یک نشست .

مردی که مسافریں غایب را صدا میزد روشو کرد

به مرد چاق و گفت :

— چرا دیر میائین؟ . . . آخه خدا را خوش نمیاد

آدم اینهمه مسافر را معطل بکنه . . .

مرد چاق و قلچماق چون نمیتونست گردن کلفتش

را برگرداند . با تمام تنه اش بطرف یارو برگشت و

خیلی خشن و بی ادبانه جواب داد :

— بتوجه مربوطه مرتیکه دلم خواسته دیر بیام

سرکار سرپیزی . . . ته پیزی؟ ایستاده

مردی که مسافرهای غایب را صدا میکرد از این

جواب درشت حسابی جا خورد و نفسش در نیامد . . .

بیچاره بد جوری خیط شده بود . . . برای اینکه پهلوی

مسافرین خود شو از تک و تا نیندازه سرش را از پنجره

بیرون برد و بلندتر از سابق داد کشید : " آهای

مسافر شماره پونزده کدوم گوری موندی؟ . . . "

عربده اش محوطه گاراژ را لرزانده . . . اما از مسافر

شماره پونزده خبری نشد .

یکی از مسافرین گفت :

— خب . نیامده که نیاد به جهنم ، اتوبوس راه

بیفته ما ها که نمیتونیم بخاطر یکنفر معطل بشیم . . .  
 یکی دیگه از مسافرین جواب داد :  
 - عجله کار شیطونه . . . بیچاره لابد توی  
 ترافیک گیر کرده . . . هر جا باشه الان پیداش میشه .  
 مردی که مسافرهای غایب را صدا میکرد دوباره  
 سرش را بیرون برد و مسافر شماره پونزده را صدا زد ،  
 ولی باز هم بیفایده بود . . .  
 اتوبوس آماده حرکت شد و میخواست راه بیفته  
 که مرد لاغر اندامی چپید تو و با زحمت رفت روی  
 صندلی شماره پونزده نشست . . .  
 از بسکه دویده بود نفسش به شماره افتاده و . . .  
 هن . . . هن . . . میکرد . . . قفسه سینه اش مثل دم  
 کوره های آهنگری باز و بسته میشد . . .  
 مردی که مسافرهای غایب را صدا میکرد گفت :  
 - چرا چند دقیقه زودتر راه نمی افتی تا هم  
 خودتان ناراحت نشین و هم مسافرها معطل نشن ! بخدا  
 خوبیت نداره مردم آزاری خوب نیس !

مسافر شماره پونزده آدم خجول و لاغر اندام و  
ضعیفی بود. شروع به عذر خواهی کرد :  
- درست میفرمائین . . . حق دارین . . . از همه شما  
معذرت میخوام . . . به بخشید . . .  
یارو بجای اینکه بحث را تمام کند صدایش را  
کلفت تر کرد و گفت :  
- چی چی را به بخشم ؟ . . . اینهمه مسافرا  
دو ساعت معطل کردی ، حالا میخوای بایک جمله  
درستش کنی . . .  
مسافر شماره پونزده که از خجالت سرخ شده بود  
شروع به عذر خواهی کرد :  
- بخدا خیلی شرمنده‌ام . . . نمیدونم با چه  
زبانی عذر خواهی کنم . . . من حق نداشتم آقایان را  
معطل کنم . . .  
یارو که مسافره‌های غایب را صدا میزد و من فکر  
کردم شاید بلیط فروش است ولیکن معامله نبود و مرتب  
غر میزد . . .



بلیط فروش برای کنترل بلیط ها آمد . فهمیدم یارو بلیط فروش نیست . فکر کردم شاید شاگرد راننده اس اما در این موقع پسر جوانی که عقب اتوبوس نشسته بود از جایش بلند شد و برای مسافر ها آب خوردن آورد . . . . .

« پس یارو شاگرد راننده هم نیس . لابد صاحب ماشین است . ! »

تقریبا "سی کیلومتر از راه طی شده بود با اینحال یارو هنوز غر میزد ! و به مسافر شماره پونزده متلک می گفت :

— مردم کار و کاسبی دارن . . . . چرا بعضی ها اینقدر خونسرد هستند انگار شعور ندارن و برای وقت دیگران ارزش قائل نیستن .

خیال می کنند همه مردم بیکار و بیچار هستند . مسافر شماره پونزده از خجالت خیس عرق شده بود و مرتب عذر خواهی میکرد !

وقتی اتوبوس توی ایستگاه بایرام اوغلی نگه داشت

و من میخواستم پیاده بشوم هنوز بحث دیر آمدن  
 مسافر شماره پونزده تمام نشده بود . . . . از جام بلند  
 شدم و بطرف در اتوبوس برافتم یکهو مرد قلچماقی  
 که مسافر شماره بیست و یک بود از ته ماشین صدا کرد :  
 - بینم عمو . . . تو چیکاره این اتوبوسی . . که

مرتب چرت و پرت میگی ؟ !  
 فهمیدم منظورش همان آدمی یه که مسافرها را  
 صدا میکرد . . . . قدم را سست کردم و به یارو نگاه  
 کردم به بینم چه جوابی میدهد . . . .  
 یارو که یکساعت بود توپ و تشر میزد مثل توپی که  
 بهش سوزن فرو بکنند یکهو بادش در رفت . . . به تته  
 پته افتاد .

- من . . . ؟ . . . . هیچ . . . منم مسافر . . .  
 - پس این فضولی ها چی یه مرتیکه . یک ساعته  
 مغز سر مسافرها را میخوری . . . ؟  
 یکی نبود این مدت بهت بگه فضولی موقوف !  
 من مجبور بودم پیاده بشم حق نداشتم مسافرها

را معطل کنم . اتوبوس راه افتاد من خیلی پشیمان شدم  
 که پیاده شدم . . . . دلم میخواست بدانم آخر این  
 بحث و گفت و گو به کجا میکشه . . . و ما مردم چرا  
 اینقدر ضعیف کش هستیم . . . ! . . .

سابقاً با امری که امیرالمؤمنین تسبیح کرده اند و ما هم که  
 همیشه تسبیح را کوتاه تر جز آن میزدیم  
 و گفتند این تسبیح را تسبیح است . . . تسبیح هر که در آن  
 تسبیح را تسبیح است . . . تسبیح هر که در آن  
 تسبیح را تسبیح است . . . تسبیح هر که در آن  
 تسبیح را تسبیح است . . . تسبیح هر که در آن  
 تسبیح را تسبیح است . . . تسبیح هر که در آن  
 تسبیح را تسبیح است . . . تسبیح هر که در آن  
 تسبیح را تسبیح است . . . تسبیح هر که در آن  
 تسبیح را تسبیح است . . . تسبیح هر که در آن  
 تسبیح را تسبیح است . . . تسبیح هر که در آن  
 تسبیح را تسبیح است . . . تسبیح هر که در آن  
 تسبیح را تسبیح است . . . تسبیح هر که در آن

## فبرستان خانوادگی

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

هوای ملایم بهاری است . . . مسافرین در ایستگاه  
یشیل پورت منتظر ترن هستند . سالن انتظار پر از  
مسافرین است . بیرون هم شلوغ است .  
اشخاصی هم هستند . که برای وقت گذرانی آمده اند ،  
در سالن انتظار زنی که بچه قنداق شده اش را به بغل  
گرفته سر پا ایستاده ، با خانم پیری که نشستہ مشغول  
صحبت میباشند .

زن بچه دار از بس چاق است سنش بیشتر نشان میدہ  
در حالیکہ " حتما " بیش از سی سال ندارہ .

موهای انبوه و سیاهش را فر کرده . با صورتی  
بزرگ و تَنی سفید .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

گونه هائی سرخ و چاق . . . بسرش چادری از آن  
پارچه های چشمگیر . با یکدستش بچه را گرفته ، در  
دست دیگرش کیفی باندازه چمدان بزرگی دارد مرکز  
ثقل وجودش نزدیک بزمین است .

ساق پاهایش مثل کوزه میماند کفش بی پاشنه هم که  
پوشیده قدش را کوتاه تر جلوه می دهد .

از پیرزنی که در مقابلش نشسته سؤال می کند :  
- ببخشید خاله پرسیدنش عیب نباشه کجا  
می خواستید بروید ؟

- به استانبول . . . میرم پیش دامادم که در  
جان کورتازان می نشینه .

- خیلی عالی یه . . . منم به استانبول میرم  
ماقبرستان خانوادگی داریم . . . میرم به قبرستان ،  
خانوادگی مان سربزنم . قبلا " ماشین هم داشتیم .  
از وقتیکه به آپارتمان نقل مکان کردیم جایی برای گذاشتن

ماشین پیدا نکردیم . ماشین نگهداشتن برای اشخاصی  
 که در آپارتمان می نشینند خیلی مشکل است شوهرم  
 ماشین را فروخت . . . . .

انتظار در ایستگاههای ترن خیلی مشکل است ،  
 هیچ عادت نکرده ام . . . . . اگه ماشین داشتیم الان فوری  
 میرفتیم و در قبرستان خانوادگی مان بودم . . . .

– قبرستان خانوادگی تان کجاست ؟

– مال ما را می پرسین ؟ در چیز . . . . . چی بود

اسمش ؟ ای خدا . . . .

همیشه میگویم فقط همین حالا بعقلم نمیرسه . . . .

بد شانسی را ببین . نوک زبونمونه . . . . ها . پیدا

کردم ، یادم آمد در قبرستان عصری ( برای اینکه

بفهمه دیگران هم می شنوند نگاهی بانظر انداخت

قبلا " قبرستان خانوادگی مان در مولانا قاپو بود ،

شوهرم ، آنجا را نپسندید ، قبرستونها کهنه شدند ،

برای اینهم قبرستان خانوادگی ما را به قبرستان عصری

منتقل کرد .

— کجاست این قبرستون عصری؟ . . . . .

— حقیقتاً " بلد نیستید؟ در شیشلی، جای

معروفی یه، قبرستان خانوادگی ما هم آنجاست.

— شما هم قبرستون خانوادگی دارید؟

— البته که هست . . . مگه ممکن است نباشه؟

— بعضی ها ندارند از آن جهت پرسیدم . . .

( برای اینکه شنفته بشه صدایش را بلندتر میکند )

— البته انسان وقتی صاحب خانواده شد باید یک

قبرستان خانوادگی داشته باشه . . .

میدونید؟ واقعا " از وقتیکه صاحب قبرستان

خانوادگی شدیم خیلی راحت شده ایم . . .

— چطور؟

— البته! آدم در یک محل همه اموات را زیارت می

کنه برو اینطرف برو آنطرف . . . نداره .

هر چه باشه . وقت آدم را میگیره . . . قبرستون

خانوادگی چیز دیگه ست . . .

همه شان در یک جا جمعند . . . خدا با نهائی هم

که ندارند نصیبشان کند . . .

- آنجا چه کسنی دارید؟

- در قبرستان خانوادگی ما؟ همه فامیل

(شوهرم) اونجا هستند . . .

عموهایش، پدرش، برادرهایش، بعد زن سابق

شوهرم هم انجاست .

من زن دومش هستم . . چون اولی مرده خانم عزیز

- خیلی عالی یه .

- من پدرشوهرم را اصلاً ندیدم . در قبرستان

خانوادگی مان برای زیارتش میروم .

زن مسن :

- مثل اینکه باجه بلیط فروشی باز شده . برم

بلیط بگیرم . . . این را گفت و برخاست .

زن صاحب قبرستون خانوادگی رفت پیش خانمی

که خیلی آرایش کرده بود و گفت :

- در دنیاچه آدمهای عجیبی وجود دارند خانم

جون . . . نیست مگه؟



چون جوابی نشنید و باز هم ادامه داد:

— مثلاً " این پیرزنی که کمی قبل با او صحبت

میکردم . . . حالا هیچ صبتی نشده می‌گه ما قبرستون

خانوادگی داریم و بخودش می‌آله ، آخه چه معنی

داره؟ . . . . . [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

معلومه که ندارن . این قانون نیست که هرکس

باید قبرستون خانوادگی داشته باشند .

نمیدونم چه لزومی هست که دروغ بگن . . . . .

قبرستان خانوادگی نداشتن عیب نیست .

حال و وقت هر کس بر جاش همیشه . . . مگه اینطور

نیست خانم جون؟

فقیر بودن عیب نیست . . . خدا بهر کس قبرستون

خانوادگی عطا بکنه . . . . .

پیرزنه را دیدید دیگه . . . ریختش نشان نمیده

که قبرستان خانوادگی داشته باشن!

کسی که قبرستون خانوادگی داشته باشد قبل از

هر چیز از ریختش معلوم میشه . . . . .

پرسیدنش عیب نباشه قبرستون خانوادگی شما

www.KetabFarsi.com

کجاست خانم جون ؟

— در سامسون .

— که اینطور . . . خیلی دور نیست ؟ مال ما در —

شیشلی است . قبرستان عصری هستش . آنجا . . هیچ

قبرستان عصری را دیدید ؟ جایش خیلی زیباست . . .

البته محل گران قیمتیه فقط حلالش بشه . خیلی

هوا داره و خوش منظره است . . . .

خودش هم مقابل ایستگاه اتوبوس قرار گرفته .

پهلوی قبرستان ارمنی ها .

البته هر کس نمی تونه از آنجا قبرستان خانوادگی

بخره . خیلی گرانست .

اینطور بودنش هم خیلی خوب شده . هر کس

باید جای خودش را بدونه . . . مگه اشتباه می کنم .

خانم عزیز ؟ گفتید مال شما کجاست ؟

— در سامسون . . .

— فکر میکنم در آنجاها قبرستون خانوادگی ارزان

خانم آراسته در حالیکه با لبهایش تمسخر میکرد بلند شد و رفت .

زن صاحب قبرستان خانوادگی بچپ و راستش نگاه کرد . کسی که بتونه با او صحبت بکنه به چشمش نخورد ، رفت آنطرف سالن . پیش زن ضعیف و گند مگونی که لباسهای قیمتی داشت نشست و گفت :

— ترا خدا این زنوببین گویا درسامسون قبرستان

خانوادگی دارند . . . .

زن ضعیف که چیزی نفهمیده بود .

— چی گفتید ؟ .

— میگه درسامسون قبرستان خانوادگی دارند !

— کی ؟

— کمی قبل بازنی که اینجا صحبت میکردیم . .

مگه درجائی مثل سامسون قبرستان خانوادگی میشه و

فکر میکنه باورکردم . . . . مگه ممکن است من نفهمم ؟

در استانبول می گفت باز هم یک چیزی بود . . الان

دروغ می‌گه از سرو کلکش پیداس دروغ می‌گه .  
میدونید قبرستون خانوادگی ما کجاست ؟ در

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

قبرستان عصری .

– خیلی قشنگ .

– هم خیلی قشنگ است هم هوا دارد . . . .

– در قبرستان توپ قاپوهم قبرستانهای خانوادگی

خوبی وجود داره .

– قبرستان خانوادگی شما آنجاست ؟

– نه نه . . . . ما قبرستان خانوادگی و فلان

نداریم . . . . .

مال اشخاص دیگه را دیدم خیلی زیباست !

– خوب شد که گفتید ، کجا بود ؟

– توپ قاپو . . . . .

– وقتیکه خیلی زیباست بشوهرم می‌گم یک قبرستان

خانوادگی هم آنجا بخره . . . . .

قبرستان خانوادگی ما قبلا " درمولانا قاپو بود

چون کهنه بود شوهرم اونجا رانپسندید . دستورداد